

مبرم‌ترین مسایل بشر

گنادی زیوگانف

برگردان: خسرو باقری

جهان معاصر در معرض خطرِ برقراری دیکتاتوری جهانی چند کشور امپریالیستی و در درجه‌ی اول امپریالیسم آمریکا قرار گرفته است. هدف آن‌ها تسلط سرمایه بر کار است تا بشریت برای همیشه در انحطاط اقتصادی و اجتماعی دست و پا بزند. به همین دلیل، مهم‌ترین وظیفه‌ی انسان معاصر، مبارزه با امپریالیسم و شکل‌نویس آن «جهانی‌سازی امپریالیستی» است. این مبارزه زمانی به پیروزی خواهد رسید که اتحاد جهانی کارگران، دهقانان زحمتکش، روشنفکران دمکرات و مبارزان راه آزادی ملی، تامین شود.

این مبارزه با وجود عقب‌نشینی موقت سوسیالیسم در اروپا، هم‌چنان ادامه دارد و اوج می‌گیرد. در سراسر جهان، نفوذ و تاثیر نیروهای هوادارِ چپ رو به گسترش است. کمونیست‌ها که همواره پرچم‌دار مبارزه علیه امپریالیسم بوده‌اند، هم‌چنان پیشاپیش دیگر نیروهای اجتماعی به مبارزه ادامه می‌دهند و به همین دلیل است که تحریکات ضدکمونیستی بار دیگر تشدید می‌شود. نمونه‌ی بارز آن قطعنامه‌ی مجمع پارلمانی شورای اروپا در گردهمایی ژانویه‌ی امسال آن است.

البته هیچ قطعنامه‌ای نمی‌تواند جنبش کمونیستی را از متن تاریخ جهان حذف کند و سهم این جنبش را در پیشرفت تمدن بشری نادیده بگیرد. اما معنای این سخن آن نیست که از مبارزه علیه این تحریکات دست برداریم. قطعنامه‌ی ضدکمونیستی اروپا، نه تنها بیانگر از کف دادن حافظه‌ی تاریخی این شورا بلکه نوعی ناسپاسی نسبت به مبارزه و

رنج‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است که اروپا را از بردگی فاشیسم رها کند. این قطعنامه، نشانه‌ای است از سر برآوردن دوباره‌ی فاشیسم که می‌خواهد از سوسیالیسم انتقام بکشد.

تاریخ جهان در لحظه‌ی تعیین‌کننده‌ای قرار گرفته است. یا بشریت با قدرت و قاطعیت به احیای فاشیسم «نه» خواهد گفت؛ یا برای زمانی طولانی، گرفتار بدبختی و فلاکت باقی خواهد ماند. بنابراین کمونیست‌ها و از جمله کمونیست‌های روسیه، برنامه‌ریزی مبارزه علیه «جهانی‌سازی امپریالیستی» را در تاکتیک و استراتژی، بزرگ‌ترین وظیفه‌ی اجتماعی و انترناسیونالیستی خود می‌دانند.

در این برنامه‌ریزی مبارزاتی، باید جنایت‌های امپریالیسم و جهانی شدن امپریالیستی، با دقت مورد بررسی قرار گیرد. آن چه در پی می‌آید، تنها بخشی از این ارزیابی است و ادعای جامعیت ندارد. ما برای باوریم که برای بررسی همه جانبه‌ی این موضوع، باید کمیسیونی در مقیاس جهانی تشکیل شود که برای ارزیابی‌های خود از قدرت و اعتبار کافی برخوردار باشد.

طراحان قطعنامه، بدون داشتن صلاحیت علمی لازم، به بررسی یکی از مهم‌ترین مسایل تئوریک و پراتیک بشری یعنی قهر در تاریخ پرداخته‌اند. اگر از منظری عامیانه به بررسی تاریخ جهان پردازیم؛ باید بگوییم که سراسر تاریخ انسان - از زمانی که انسان اولیه از درخت پایین آمد و زندگی اجتماعی را بنیاد نهاد تا امروز - در خور سرزنش و محکومیت است. به طور کلی تاریخ جهان، تاریخ جنگ‌های بی‌پایان، غارت و چپاول و کاربرد زور در مقیاس بسیار گسترده است. اما کمونیست‌ها، این واقعیت تلخ تاریخ بشری را چگونه ارزیابی می‌کنند؟

مارکسیسم هرگز با کاربرد زور و خشونت برای حل مسایل بشری موافق نیست. بنیان‌گذاران مارکسیسم، همواره نظریات «متفکرانی» چون «دورینگ» را که قهر را منشاء اولیه‌ی ترقی اجتماعی عنوان می‌کردند؛ با خشم رو کرده‌اند و دلیل آن نیز روشن است؛ ستایش خشونت و زور، تبلور جهان‌بینی طبقات استثمارگر و ارتجاعی در اندیشه‌ی «متفکران» است. اما مارکسیسم نقش قهر را هرگز به طور کامل نفی نکرده است؛ زیرا معتقد است که استثمار شوندگان حق دارند که در مقابل زورگویی و خشونت‌ورزی طبقات استثمارگر و برای دفاع از خود از نیروی قهر استفاده کنند. از یاد نباید برد که

سرمایه‌داری در بستر انباشت اولیه‌ی سرمایه پدید آمد که ماهیت آن، قطع پیوند کارگران با وسایل تولید، با توسل به زور و اعمال خشونت بود.

سرمایه‌داری با خون پا به عرصه‌ی جهان نهاد. گواه دربارهِی این ادعا بسیار است. سرمایه‌داری برای آن که در زادگاهش انگلستان تثبیت شود؛ کشاورزان آزاد و صاحبان پیشین زمین‌ها را تاراج کرد و آن‌گاه، این به اصطلاح «ولگردان» را که همانا کشاورزان از زمین رانده شده بودند؛ به جرم تجاوز به حریم مقدس مالکیت خصوصی، به جوخه‌های اعدام بست. تولد و رشد‌گند پولی سرمایه‌داری آلمان که دو سده و نیم طول کشید؛ با آن چنان خوثریزی و خشونتی توأم بود که چندین بار جمعیت کشور را به معنای واقعی کلمه به نصف کاهش داد. انقلاب بورژوازی کبیر فرانسه، با شدت تمام به ترور مخالفان خود دست زد و آمریکا، ساختمان تمدن خود را روی استخوان‌های ملیون‌ها سرخپوست و بردگان سیاه‌پوست بنا نهاد. اروپای شکم‌سیر امروز، سیری خود را مدیون استثمار و حشیانه‌ی مستعمره‌های دیروز و نیمه مستعمره‌های امروز است.

تثبیت سرمایه‌داری در اروپا با جنگ‌های و حشیانه‌ای همراه بود که لکه‌های خون‌آلود و ننگ‌آلودی را بر دامن آن نشانده است؛ جنگ‌های سی ساله در سده‌ی هفدهم میلادی که در جریان آن به تقریب یک سوم مردم آلمان، جان خود را از دست دادند؛ جنگ شمال که پادشاه سوئد، کارل دوازدهم، آن را برافروخت، جنگ فرانسه با اسپانیا و اتریش به خاطر «میراث اسپانیا»؛ جنگ هفت ساله که پادشاه پروس «فردریش دوم» آتش آن را روشن کرد و جنگ‌های ناپلئون که سراسر اروپا را در هرج و مرج فرو برد و به کشتار و اعدام ملیون‌ها تن منجر شد و آثار فرهنگی و تمدنی بسیاری را نابود کرد و... از زمره‌ی این جنگ‌های خانمانسوزند.

با این خشونت و بی‌رحمی‌های تاریخی چگونه باید برخورد کرد؟ انسان‌گرایی (اومانیزم) بورژوازی با تبیین این نظریه که راه خیر و سعادت بشر از سنگلاخ زور و خشونت می‌گذرد به توجیه این جنایت‌ها می‌پردازد و پارادوکس شگفتی را مطرح می‌کند که گویا شر می‌تواند زمینه‌ساز و نیروی محرکه‌ی رشد و ترقی انسان باشد. این نگاه سرمایه‌داری را در بهترین شکل می‌توان در آثار پدران فکری و معنوی آن یعنی «ریکاردو»ی اقتصاددان و «هگل» فیلسوف یافت.

اما کمونیست‌ها بر این واقعیت‌های تلخ و رنج‌بار، آه نمی‌کشند و اشک نمی‌ریزند.

آن‌ها می‌دانند که برای ترقی اجتماعی باید رنج برد و قربانی داد. آن‌ها می‌دانند که بشریت تا زمانی که دوران به قول مارکس «پیشا تاریخ» را تحمل می‌کند؛ مجبور است به خاطر پیشرفت و تکامل اجتماعی از جان خویش مایه بگذارد. آموزش کمونیستی، نه واقعیت‌ها را نفی می‌کند و نه به‌رنگ آمیزی آن‌ها می‌پردازد. این آموزش، تمام بی‌رحمی‌های تاریخ را می‌بیند و رنج‌ها و قربانی‌های بی‌شمار آن را نفی نمی‌کند. اما آن را قانون ابدی زندگی بشر و تنها راه انسان برای ترقی اجتماعی نیز نمی‌داند. سوسیالیسم در جست‌وجوی راه دیگری است که «انسانی» تر باشد و شیوه‌های زندگی انسان در دوران «پیشاتاریخ» را نقد و به سوی تکامل و بهبود سوق دهد. آموزش علمی کمونیسم آموزش اجتماعی تاریخ است که راه خروج از این بن‌بست سیاسی، اقتصادی و اخلاقی را نشان می‌دهد.

آری، سوسیالیسم هم، همچون تمام صورت‌بندی‌های پیشین با قهر و قربانی متولد می‌شود. «عذاب دردناک طولانی نسل‌ها» که مارکس و لنین به آن اشاره کرده‌اند، سخن شایسته و برگرفته از تجربه‌ی تاریخ است؛ اما در عین حال، این صورت‌بندی، نخستین نظام بشری است که در بطن و ذات خود، به‌طور عینی، راه خونین «عادی» پیشرفت و ترقی اجتماعی را نفی می‌کند.

باید میان خون مبارزانی که به خاطر ترقی اجتماعی ریخته شده و می‌شود و خون مرتجعانی که در مبارزه علیه ترقی اجتماعی و سد کردن آینده و بازگشت به گذشته‌ی خون‌بار، به‌ناگزیر ریخته می‌شود؛ تفاوت قایل بود. نباید میان قهر دفاعی انقلابی عادلانه‌ای که برای کسب آزادی و استقلال، به‌ناگزیر علیه اعمال تبهکارانه‌ی طبقات استثمارگر استفاده می‌شود؛ و جنایت و خشونت‌ی که مبارزان راه آزادی و ترقی را هدف قرار داده و منافع طبقات مرتجع و استثمارگر را تعقیب می‌کند؛ علامت تساوی گذاشت. مبارزان و انقلابیان از اعمال قهر دفاعی استثمار شونده‌گان علیه استثمارگران جنایت‌کار پشیمان نیستند.

لازم است که دولت‌های سرمایه‌داری غربی، گذشته‌ی نظامی خود را با دقت بررسی کنند، به معیارهای دوگانه خاتمه دهند و میان جنایت و قهر دفاعی انقلابی تفاوت قایل شوند. جنایت در هر شکل آن محکوم است اما قهر ناگزیر انقلابی، از مقوله‌ی دیگری است و معیار دقیق برای تفکیک میان آن‌ها وجود دارد. در بخشی از «مانیفست

کمونیسم» آمده است. «بورژوازی نقش انقلابی برجسته‌ای در تاریخ ایفا کرده است و کمونیست‌ها نباید این نقش را کم ارزش جلوه دهند و آن را نادیده بگیرند. اما زمان انقلاب بورژوازی مدت‌هاست که گذشته است». سرمایه‌داری وارد مرحله‌ی امپریالیسم و جهانی‌سازی امپریالیستی شده است. هدف‌های امپریالیسم و جهانی‌سازی سرمایه محور، از هدف‌های واقعی بشر - یعنی ترقی اجتماعی - مدت‌هاست که بسیار دور افتاده است. به‌باور کمونیست‌ها، هرگونه تجاوز و اقدام علیه جنبش‌هایی که در راه پیشرفت و تکامل اجتماعی مبارزه می‌کنند؛ جنایت است و آثار چنین جنایت‌هایی مدت‌هاست که سیمای امپریالیسم را وحشتناک و نفرت‌آور کرده است.

امپریالیسم به‌دو شکل تجلی پیدا می‌کند؛ لیبرالی و اقتدارگرا - فاشیستی. ساختار سیاسی این دو شکل با یک‌دیگر متفاوتند؛ اما بنیان اقتصادی هر دو یکی است. هر دو شکل، منافع خود را به‌زیان منافع کشورها و خلق‌های دیگر تامین می‌کنند. تاریخ به‌روشنی نشان می‌دهد که لیبرالیسم به‌آسانی به‌فاشیسم آلمان فاشیسم ایتالیا یا مک‌کارتیسم آمریکایی تبدیل می‌شود. نظام‌های فاشیستی به‌طور معمول با اقتصاد لیبرالی دمسازند و از حمایت همه‌جانبه‌ی لیبرالیسم برخوردارند. نمونه‌ی آشکار این پدیده نظام فاشیستی شیلی با حکومت ژنرال پینوشه است.

جامعه‌ی جهانی جنایت‌های فاشیسم و نازیسم را به‌درستی محکوم و مجازات کرده اما جنایت‌های نظام‌های به‌اصطلاح لیبرالی، تا امروز مورد بررسی قرار نگرفته و اطلاعات کافی در این زمینه، در اختیار جامعه‌ی جهانی قرار نگرفته است.

جنایت‌های امپریالیسم در حق کشورها و در دوره‌های مختلف تاریخی متفاوت است. کشتارهای گروهی، اعدام، تشکیل اردوگاه‌های مرگ، شکنجه، کار اجباری، گرسنگی و انواع مختلف ترور از زمره‌ی این جنایت‌ها به‌شمار می‌روند. امپریالیسم مسوول مستقیم نابودی ملت‌ها و دولت‌های انقلابی است. امپریالیسم نقش تعیین‌کننده‌ای را در نقض خشن و آشکار اصول بنیادین اخلاق اجتماعی، سنت‌های ملی و ارزش‌های فرهنگی ایفا کرده و بحران‌های اجتماعی - سیاسی و اخلاقی جهان را پدید آورده است. جنایت‌های امپریالیسم را می‌توان این‌گونه طبقه‌بندی کرد.

۱- جنایت علیه زحمتکشان، طبقه‌ی کارگر دهقانان زحمتکش و روشنفکران دمکرات

سرمایه‌داری در نهایت توحش و خودکامگی قیام زحمتکشان و خلق‌های زیر استعمار را سرکوب کرده است. در این رابطه می‌توان به سرکوب خونین شرکت‌کنندگان در قیام کمون پاریس، به گلوله‌بستن تظاهرات اول ماه مه‌ی شیکاگو و جنایت‌های طبقه‌ی حاکم روسیه در دوران جنگ داخلی، اشاره کرد. اما سلاح اصلی مبارزه با مردم زحمتکش و به‌اسارت کشیدن آن‌ها به صورت مستقیم یا غیرمستقیم، گرسنه نگه‌داشتن و استفاده از داغ و درفش علیه آن‌هاست. ده‌ها سال، نظام‌های به اصطلاح لیبرال بریتانیای کبیر، فرانسه، هلند، اسپانیا و ایالت‌های متحد آمریکا مردم کشورهای زیر استعمار و نو استعمار را به بردگی کشیدند و از نتیجه‌ی کار اجباری این بردگان بر سرمایه‌های خود افزودند.

سیاست‌های فاجعه‌بار جهانی سازی امپریالیستی و پیامدهای اجتماعی و زیست محیطی سیاست بازار آزاد کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، به فقر و بدبختی میلیاردها انسان در سراسر جهان انجامیده است. به علت تقسیم کار سرمایه سالار کشورهای امپریالیستی، بی‌عدالتی نفرت‌انگیز باز هم گسترش بیشتری یافته و گرسنگی ابعاد تازه‌ای به خود گرفته است. بر اساس گزارش سازمان ملل، اینک ۱۷ هزار کودک در روز و به طور کلی ۲۵۰۰۰ انسان در روز بر اثر گرسنگی جان خود را از دست می‌دهند. این رقم‌ها هرگز در تاریخ بشر سابقه نداشته است. ۷۷۷ میلیون انسان در کشورهای سرمایه‌داری اقماری و ۳۸ میلیون نفر در خود کشورهای سرمایه‌داری مرکز از کمبود تغذیه رنج می‌برند. در آمریکا یعنی در «آزادترین و لیبرال‌ترین کشور سرمایه‌داری جهان، ۱۸ هزار نفر در سال به خاطر نداشتن بیمه‌ی پزشکی، جان خود را از دست می‌دهند.

گزارش سازمان ملل متحد که در سال ۲۰۰۵ منتشر شده است، به‌راستی سند محکومیت امپریالیسم است. مجموع درآمد ۵۰۰ تن از ثروتمندترین افراد جهان از ثروت ۴۱۶ میلیون نفر از فقیرترین افراد جهان بیش‌تر است. بین این دو گروه ۵ میلیارد و دویست میلیون نفر زندگی می‌کنند که درآمد آن‌ها کم‌تر از ۲ دلار در روز است. در واقع سهم ۴۰ درصد از ساکنان زمین از کل درآمد جهانی، تنها ۵ درصد است. اما سهم درآمد ۱۰ درصد از ثروتمندترین افراد جامعه از کل درآمد جهانی ۵۴ درصد است. در نتیجه‌ی سیاست‌های سرمایه سالارانه‌ی کشورهای بزرگ غربی، بیش از یک میلیارد نفر از مردم

جهان در فقر به سر می‌برند. سالانه ۱۱ میلیون کودک پیش از رسیدن به ۵ سالگی جان می‌سپارند. در حالی که بنابر ارزیابی کارشناسان سازمان ملل متحد، با صرف تنها چهار میلیارد دلار می‌توان از مرگ دو سوم این کودکان در ۷۵ کشور فقیر جهان جلوگیری کرد. با کمال تأسف تا همین امروز هم از کار اجباری برای استثمار بی‌رحمانه‌ی انسان استفاده می‌شود. براساس آمار سازمان ملل متحد و شورای اروپا، هم‌اکنون ۵ میلیون و دویست هزار برده در جهان وجود دارد که ۵۰۰ هزار نفر آن‌ها در کشورهای اروپای غربی و بقیه در کشورهایی که در مرحله‌ی گذار به اقتصاد آزاد هستند، به سر می‌برند.

۲- جنایت علیه آزادی و استقلال خلق‌ها

کشورهای سرمایه‌داری بزرگی چون بریتانیا، فرانسه، هلند، بلژیک و ایتالیا در دوران استعمار، به قتل و کشتار مردم هند، الجزایر، کامبوج، اندونزی، و اتیوپی دست زدند که به مبارزه‌ی ضداستعماری روی آورده بودند. در دوران اخیر هم امپریالیسم آمریکا در سرکوب و کشتار مردم کره، ویتنام، یوگسلاوی، افغانستان و عراق دست داشته است.

سرمایه‌داری در نقاط مختلف جهان و در دوران‌های مختلف به نسل‌کشی، قتل عام و اعدام ملت‌های گوناگون دست یازدیده است که از جمله آن‌ها می‌توان از کشتار سرخپوستان شمال آمریکا و کشتار چینی‌ها به وسیله‌ی آمریکا، بریتانیا، آلمان و دیگر کشورهای اروپایی و ژاپن، کشتار روسین‌ها در اتریش و مجارستان در آغاز سده‌ی بیستم، کشتار خلق‌های آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین به وسیله‌ی کشورهای عضو اتحادیه‌ی اروپا و آمریکا در سده‌های ۱۹ و ۲۰، نسل‌کشی مردم بلاروس و اوکراین در دوران سیاست «آرامش» در لهستان در فاصله‌ی بین دو جنگ جهانی، و نسل‌کشی روس‌ها، اوکراینی‌ها، بلاروس‌ها و خلق‌های دیگر در دوران اشغال اتحاد شوروی سوسیالیستی به وسیله‌ی ارتش‌های آلمان، ایتالیا، و دیگر دولت‌های عضو جبهه‌ی «متحدین» نام برد.

از میانه‌ی سده‌ی نوزدهم امپریالیسم آمریکا، در اجرای دکترین «مانرو» به مداخله‌ی نظامی در کشورهای آمریکای لاتین پرداخت. دستگیری و کشتار انقلابیون چون «ارنستو چه‌گوارا» مدت‌هاست که به ویژگی‌های ذاتی «دموکراسی آمریکایی» تبدیل شده است. سازماندهی و انجام کودتاهای نظامی به وسیله‌ی سازمان سیا در شیلی و «ایران» از

نفرت‌انگیزترین جنایت‌های امپریالیسم به‌شمار می‌روند. در شرایط حاضر امپریالیسم به‌محاصره و تحریک علیه کوبای سوسیالیستی و جمهوری ونزوئلا - که مردم آن سمتگیری سوسیالیستی را برای راه‌رشد کشور خود برگزیده‌اند - ادامه می‌دهد. به‌بهانه‌ی برقراری دموکراسی، کشتار و جنایت علیه مردم عراق در جریان است و با عنوان دفاع از آزادی، مقدمات حمله به ایران و سوریه، آماده می‌شود.

۳- جنایت علیه صلح و زندگی مردم

امپریالیسم مسوول برافروختن آتش و جنگ جهانی است که مرگ ۱۰۰ میلیون انسان را در پی داشت. یکی از بزرگ‌ترین جنایت‌های جنگی تاریخ را امپریالیسم آمریکا با بمباران اتمی شهرهای هیروشیما و ناگازاکی مرتکب شد. در دوران جنگ جهانی دوم، ۲۰ میلیون شهروند شوروی را ارتش‌های فاشیستی آلمان، ایتالیا و دیگر نیروهای عضو جبهه‌ی «متحدین» در میدان‌های جنگ، اردوگاه‌های کار اجباری و در نتیجه‌ی تحمیل گرسنگی از پای درآوردند. محاصره‌ی لنینگراد را که در جریان آن بیش از نیم میلیون انسان جان خود را از دست دادند؛ باید یکی از بزرگ‌ترین جنایت‌های امپریالیسم به‌شمار می‌آورد. جنگ‌های امپریالیستی را با سواستفاده از تحریکات و قیحانه به‌راه می‌اندازند. آتش‌زدن رایشتاگ، انفجارهای پی‌درپی در واحدهای مسکونی مسکو، حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر نیویورک و همکاری فعال سازمان‌های اطلاعاتی کشورهای سرمایه‌داری غربی با تروریسم جهانی برای تدارک و تجهیز آنها، از جمله تحریکاتی هستند که همه از آن آگاهند.

۴- جنایت علیه فرهنگ و تمدن بشری

به‌باور ما، پرونده‌ی جنایت‌های امپریالیسم علیه فرهنگ و تمدن کل بشر و تک‌تک خلق‌های جهان، نیاز به بررسی جداگانه و دقیقی دارد. زیرا تمام جنایت‌هایی که برشمردیم، در واقع، پیامد مستقیم سیاست «تمدن‌سازی»، «برقراری اجباری دموکراسی»، و نظریه‌ی «زاید بودن» تمدن و فرهنگ ملی خلق‌های آسیا، آفریقا، آمریکا و بخش‌هایی از اروپاست.

حزب‌ها و محافل سیاسی که هم‌اکنون در جوامع سرمایه‌داری غربی حاکمند، از بسیاری از جنایت‌های گذشته‌ی این نظام، مبرا نیستند. لازم است در شرایط حاضر که امپریالیسم خود را الگویی معرفی می‌کند که بشریت باید از آن تقلید کند؛ به‌ارزیابی سیاسی و اخلاقی آن پردازیم. وظیفه‌ی جامعه‌ی جهانی، تعیین «سهم» واقعی این نظام سیاسی - اقتصادی در جنایت‌های انجام‌گرفته و آگاهی بخشیدن علیه آن‌هاست؛ تا این اقدامات متفور، تکرار نشود. برای آگاهی نسل جوان و ایجاد بنیان‌های واقعی در همکاری دولت‌ها و خلق‌ها که از تاریخی متفاوت برخوردارند و به‌تمدن‌های گوناگون بشری تعلق دارند؛ ارزیابی عینی و واقع‌بینانه‌ی تاریخ امپریالیسم ضروری است. به‌باور ما باید روزی به‌نام «قربانیان جنایت‌های امپریالیسم» تعیین شود. ما اول سپتامبر را که سالگرد آغاز جنگ جهانی دوم است. پیشنهاد می‌کنیم.

اما تنها محکومیت کافی نیست. باید جایگزینی واقعی به‌جامعه‌ی بشری پیشنهاد کرد. جهانی‌سازی امپریالیستی، گونه‌ی ارتجاعی و تحریف‌شده‌ی همگرایی جهانی است. اما خود این همگرایی اجتناب‌ناپذیر است. بشریت همواره در عمل به‌سوی اتحاد همه‌جانبه پیش می‌رود. این پدیده، تردیدناپذیر است. اما پرسش مهمی که در برابر سرنوشت بشریت قرار دارد این است که این اتحاد چگونه تامین خواهد شد و مضمون آن چه خواهد بود؟ آیا جامعه‌ی بشری همچنان از الگوی تبعیت‌کار از سرمایه‌پیروی خواهد کرد یا پای در راه‌هایی نیروی کار از یوغ سرمایه‌گذاشت و کار را به‌نیاز طبیعی زندگی انسان تبدیل خواهد کرد؟ آیا بشریت به‌سوی اتحاد آزاد خلق‌ها که در آن «رشد آزاد هرکسی، شرط رشد آزاد همگان» است، پیش خواهد رفت یا به‌سوی وحدتی که در آن گوناگونی خلق‌ها و اندیشه‌ها نفی می‌شود و جهان به‌سربازخانه‌ای تبدیل می‌شود که در آن سرمایه فرمان می‌راند؟ آیا باز هم گروه معدودی از ابرسرمایه‌داران، بر جهان حکومت خواهند کرد یا جامعه‌ی جهانی نوین از همکاری متقابل و دمکراتیک کشورها و خلق‌های مستقل شکل خواهد گرفت؟

نه جهانی‌سازی امپریالیستی ارتجاعی و «نظم نوین جهانی» تخیلی، بلکه، این سوسیالیسم است که آلترناتیو واقعی است. به‌باور ما، جنبش ضد امپریالیستی و ضد جهانی‌سازی امپریالیستی، بیش از پیش گسترش خواهد یافت و اتحاد آگاهانه و آزادانه‌ی خود را در مبارزه و کسب این هدف‌ها تحکیم خواهد کرد:

- ۱- آزادی نیروی کار از استثمار سرمایه و برقراری عدالت اجتماعی.
 - ۲- میهن پرستی راستین و همبستگی مردم در سراسر جهان و مبارزه با میهن پرستی و ملی گرایی افراطی و جهانی سازی امپریالیستی.
 - ۳- اجرای اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر نه تنها در ابعاد مدنی و سیاسی، بلکه در عین حال، در ابعاد اجتماعی و اقتصادی (کار، استراحت، آموزش، کمک‌های پزشکی و حمایت‌های اجتماعی برای همه).
 - ۴- آزادی بیان و رسانه‌های ارتباط جمعی و مبارزه با انحصار رسانه‌ها به وسیله‌ی امپریالیسم.
 - ۵- دفاع از محیط زیست.
 - ۶- حق ملت‌ها و خلق‌ها برای قیام و دفاع از خود و استفاده از نیروی قهر دفاعی علیه استثمارگران و متجاوزان.
 - ۷- علیه تروریسم و تعیین دقیق مرزبندی میان عملیات تروریستی و مبارزه‌ی آزادی بخش ملی.
 - ۸- علیه تمام اشکال نژادپرستی.
 - ۹- حذف کنترل پلیسی از زندگی خصوصی افراد.
 - ۱۰- برچیدن پیمان‌های نظامی و سیاسی تجاوزگر.
- این برنامه‌ی ضد امپریالیستی، ضد جهانی سازی امپریالیستی و انترناسیونالیستی، انتخاب آزادانه و آگاهانه‌ی خلق‌ها را برای ایجاد ساختمان نوین بشری محدود نمی‌کند و شکل خاصی را به جامعه‌ی بشری تحمیل نمی‌کند. اما اجرای این اصول، ضرورتی اجتناب ناپذیر است. اگر جامعه‌ی بشری می‌خواهد به سوی ترقی، صلح، برابری و تکامل گام بردارد؛ راهی جز مبارزه برای تحقق این هدف‌ها، ندارد و ما اطمینان داریم که بشریت پیشرو و مترقی با مبارزه‌ی بی‌امان و متحد خود به آن‌ها دست خواهد یافت.